فلسفه عرفان درمانی

*****

Theosophy Therapy

استاد علی اکبر خانجانی

بسم الله الرحمن الرحیم

عنوان کتاب : **فلسفه عرفان درمانی**

مؤلف : **استاد علی اکبر خانجانی**

تاریخ تألیف :1386

تعداد صفحه: 10

فهرست مطالب

* تعریف عرفان درمانی :

عرفان درمانی همان مذهب عرفان عملی در فرهنگ عرفانی جهان است که اینجانب آن را از عرصه انقراض و فنا رهانیده و بر اساس ادراک و پدیده ها و فهم انسان مدرن بار دگر بنیان نهاده ام بدانگونه که قابل فهم و استفاده عالم و عامی آید . عرفان درمانی در بیانی دگر همان دین درمانی در وجه حکمت و معرفت می باشد و تبدیل معارف دینی به عمل حیاتی در جهت بهبود و اعتلای تن و روان بشر مدرن .

* عرفان چیست ؟

عرفان همان خداشناسی در خویشتن است و لذا عین معرفت نفس به واسطه احکام و معارف دینی و اخلاقی می باشد . به تجربه تاریخی و حق ختم نبوّت این نوع خداشناسی بخودی خود و بدون داشتن یک امام هدایت به مثابه پیرو مراد و معلّم روحانی حداکثر به عنوان یک تمرین و دستگرمی مقدمّاتی قابل اجرا و ممکن است که آن هم بدین دلیل ارزش دارد که عملاً فرد را به داشتن چنین پیر و معلّمی برساند و این نیاز را عقلانی و تجربی سازد . زیرا معرفت نفس در قلمرو عمل واصلاح و تربیت نفس بدون اطاعت و مشورت با یک مراد روحانی به سرعت به بن بست می رسد و منجر به یأس و ابطال می گردد زیرا نفس آدمی بخودی خود و بدون یک قدرت و انرژی و حمایت یک پیر قادر به اصلاح و تغییر و تبدیل خود نیست و جز خود فریبی و خودستائی هنری ندارد حال آنکه هدف از معرفت نفس چیزی جز تبدیل و اعتلای نفس و نهایتاً امحای نفس در سمت نفس واحده یعنی خداوند ، نیست که همان فنای خود در خدا و یا کشف خدا در خود و یا اتّحاد خود با خداست . در واقع عرفان درمانی در وادی عمل همان پیر درمانی و یا عارف درمانی است . دربارهٔ ماهیّت و حقانیّت این امر مقالات و کتب بسیاری نگاشته ایم که در دسترس همگان قرار گرفته است (سایت مؤسسه عرفان درمانی) . آدمی حداکثر فقط در حیطهٔ خیر وشر دنیوی می تواند که از عقل و معرفت خود بهره گیرد آن هم به طور بسیار سطحی و کوتاه مدّت و در شرایط عادی و نه بحرانهای جهان مدرن که موجب انهدام اراده و عقل بشر است و آدمی حتّی قادر به تبعیّت از عقل مادّی و فنّی خویشتن هم نمی باشد تا چه رسد به امور اخروی و باطنی و ماورای طبیعی . بنابر این نیاز بشر مدرن به عرفان درمانی و پیر معنوی امری حیاتی و راز بقاست و این نیاز بطور روزمره شدیدتر می گردد زیرا بشر مدرن مستمراً بی اراده تر و بازیچه تر و دیوانه تر می شود و در واقع پیر معنوی احیاءگر اراده عقلانی بشر مدرن است . در دورانهای قدیم اگر عرفان امری مستحب تلقّی می شد امروزه امری واجب و از اهمّ واجبات است و این نیاز در صورت پیدایش این همه عرفانهای کاذب و دجّال خود نمائی می کند که موجب ضلالت دو صد چندان است .

پس عرفان در یک کلمه به معنای سپردن بی ارادگی خود به یک پیر روحانی در جهت احیای اراده عقلانی خویش است . به همین دلیل آنهائی که هنوز دارای حداقل اراده عقلی در خود هستند نیاز اورژانسی به عرفان را در خود احساس نمی کنند و نیز آنهائی که به کلّی بی اراده و مدهوش و دیوانه شده اند که امروزه بخش عظیمی از بشریّت را شامل می شود و عامّه مردمان از این دسته اند . پس امکان ره یابی به عرفان عملی و عرفان درمانی فقط درباره همان کسانی وجود دارد که هنوز به طور کامل بی اراده و از خود بیگانه نشده اند . زیرا آدمی به قدرت ارادهٔ خویش می تواند اراده خود را تحویل یک پیر روحانی دهد تا اعتلا یابد و عقل ومعرفت و فطرت را در خود احیاء و مستقر سازد .

* درمان چیست ؟

برای تعریف درمان بایستی نخست بیماری و سلامتی را تعریف نمود .
بیماری وضعیّتی از وجود بشر است که او را بی قرار و هراسان (بیم آور) و لذا بی اراده میسازد و از سیر زندگی طبیعی خارج نموده و بازیچه شبکه پزشکی و انواع درمانگری های دجّالی می کند و همچون شیء بی جان به مصرف دوزخ این صنعت و تجارت می رسد و از بین می رود.
پس سلامتی هم عبارت است از داشتن ارادۀ عقلانی مستحکم و مستقل و آرامش و اطمینان در زندگی . پس می توان به یقین امروزه سلامتی را امری بس کمیاب و کیمیا دانست همانطور که زندانها و بیمارستان ها و تیمارستان ها شلوغترین و پر مشتری ترین اماکن محسوب می شوند و نیز اینکه تجارت دارو و موادّ مخدّر هم پر رونق ترین تجارت هاست که آدم ها را در منازلشان زنجیر می سازد . از این منظر بهتر می توان نیاز حیاتی و تاریخی بشر مدرن را به عرفان درمانی دریافت .

بد بودن امراض بدلیل ساقط کردن انسان از اراده و عقل و استقلال و آرام و اطمینان است .
درست به همین دلیل بیمه در جهان مدرن از امور واجب و اجتناب ناپذیر است هر چند که خود این بیمه دربهای پنهان و شیطانی ابتلای بشر مدرن به قلمرو تجارت وصنعت و دوزخی است که درمان نامیده می شود . پس پر واضح است که عرفان درمانی دشمن درجه یک این شبکه ابلیسی می باشد و تنها عرصه خود درمانی و درمان حقیقی است .

* بیماری چیست ؟

آدمی به میزانی که از فطرت و هویّت ذاتی خویش دور و بیگانه می شود در عرصه بیماریها قرار می گیرد که اورا در این از خود بیگانگی و بی ارادگی و بازیچگی مستحکم می سازد . امراض میخ های ماندن در غربت از خویشتن خویش هستند .

آنچه که عموماً خاصّه در عصر مدرن موسوم به امراض است فقط نشانه و سر نخ بیرونی بیماری است و نه خود بیماری . خود بیماری در یک کلمه همان از خود بیگانگی است که به معنای دوری و غربت نسبت به فطرت و عقل و وجدان و هوش حیاتی و معرفت انسانی می باشد.
بیماریهای قلمرو پزشکی مدرن عوارض این از خود بیگانگی محسوب می شوند . وپزشکی مدرن با انواع شعبات قدیم وجدید از جمله هموپاتی و انرژی درمانی و روان درمانی و امثالهم هدفی جز نابودی این عوارض و نشانه ها ندارد و لذا هر مرضی در این قلمرو مستمراً وخیم تر و پیچیده تر و افسانه ای می شود . بخش عمده ای از امراض مدرن تماماً محصول دانش مدرن پزشکی است . دانش پزشکی بیمارترین دانش در نزد بشر است و خود کارخانه تولید انواع امراض لاعلاج و مالیخولیائی می باشد . و لذا پزشکان مدرن در رأس مهمترین عوامل مولّد این امراض مدرن قرار دارند و خودشان مهد پیچیده ترین امراض روانی بوده و به تجربه نیز خودشان بیش از هر طبقه دیگری نسبت به حرفه و علم خود ناباورند

امروزه پیچیده ترین و لاعلاج ترین وجه امراض در قلمرو درمانگریها پدید می آید که عرصه جنگ فیزیکی با نشانه های بیماری است .
و امّا عرفان درمانی به بنیاد طبیعی و انسانی امراض نظر دارد و بیمار را به خود می آورد و در واقع با علّت القبل امراض برخورد می کند . و لذا نخستین گام در عرفان درمانی خروج اورژانسی از قلمرو دوزخ پزشکی است تا سرنخ اوّلیّه و طبیعی امراض بدست آید .
عرفان درمانی به معنای درمان به واسطه بخود ـ آئی و خود شناسی و رجعت به فطرت و هوش انسانی است . خود این رجعت همان جریان درمان عرفانی می باشد . عرفان درمانی همان انسان درمانی است . یعنی درمان بی قراریها از طریق قرار گرفتن در خویشتن خویش ! زیرا همه امراض حاصل دوری از خویشتن و تناسخ در مادیّت جهان و شدیدترین عامل مسخ کننده این جهان یعنی تکنولوژی است . لذا وجهی از عرفان درمانی متوجّه درمان طبیعی و رجعت به غرایز و زندگی طبیعی می باشد . و این امر ربطی به درمانهای سنّتی و گیاهی ندارد .

* انواع از خود بیگانگی و انواع امراض

در یک کلمه هر چیزی که حواس فرد را پرت کند عامل پدید آوردن یک مرض است . و این همان معنای «غفلت » و «نسیان» در فرهنگ دینی و قرآنی است . به بیان دیگر آدمی به هر چیزی که عادت کند بدان مبتلا و مسخ در آن و ازخود بیگانه می شود . لذا عادات عرصه انواع بیماریها هستند . واگر ترک عادات اساس تقوی محسوب می شود به همین معناست که تقوا عامل بخود آئی انسان و حضور در خویش است و اساس درمان و سلامت می باشد . در کتاب «فلسفه غرایز» به ارکان این عادات پرداخته شده و شما را دعوت به مطالعه آن می نمایم.

* اشیاء

هر شیء در زندگی ما می تواند عامل نوع وجنبه ای از بیخودی و بیگانگی و لذا بیماری باشد : دکوراسیون خانه ، تلویزیون ، یخچال (محتوای آن) ، اتومبیل ، کامپیوتر و ... و خود ساختمانی که در آن زندگی می کنیم . هر چیزی که اعتیادش شدیدتر باشد مدهوش کننده تر و لذا بیماری زاتر است . موادّ مخدّر و داروهای روان گردان یکی از آخرین پناهگاه ها و عادات مهلک هستند و به عنوان گریز از سایر عادات ناکام پدید می آیند . بنابر این مبارزه با اعتیاد به موادّ مخدّر بدینگونه که در سراسر جهان رایج است مثل سایر درمانگریهای مدرن امری احمقانه و لذا حاصلی وارونه داشته است و فقط موادّ جایگزین را به جای موادّ سنّتی پیش روی می نهد که به مراتب مدهوش کننده ترند . ولذا گرایش به داروهای روان گردان که اساس روانپزشکی و یکی از محورهای درمان همه امراض دیگر شده است به معنای سقوط دانش پزشکی و هلاکت انسان مدرن و ابدی شدن امراض می باشد زیرا از خود بیگانگی انسان را به غایت می رساند و مدهوشی را تا سر حدّ مالیخولیا تحقّق می بخشد و بلکه به عنوان درمان تقدیس می کند و این به معنای حکومت ابلیس بر دانش مدرن پزشکی است و لذا این درمانها عملاً و علناً موجب افزایش و تشدید کفر و فساد و جنون وجنایت در بشر مدرن شده است که خود جامعه پزشکی در رأس این واقعه قرار دارد .
امروزه آخرین اشیائی که موجب لاعلاج ترین امراض و لاعلاج سازی سایر بیماریها می باشند همان داروهای موجود در نظام درمانی جهان هستند مخصوصاً داروهای روان گردان که در هر نسخه درمانی حضور دارند حتّی در درمان یک سرماخوردگی . این داروها میوه های درخت زقّوم در دوزخ می باشند .

* عشق ها

عشق جنسی و شهوانی که امروزه از همه جا شبانه روز بر دل و جان بشر می ریزند . ودل او را می ربایند و مدهوش و دیوانه می کنند .
عشق به تجمّلات و رفاه فزاینده و تکنولوژیهای پیش رونده .
عشق به ریاست و قدرت اقتصادی و سیاسی تا سر حدّ سلطه بر جهان و جهانیان .
عشق به شهرت و ماجراجوئی در عرصه هنرها و ورزش و خاصّه سینما ، عشق به جلوه گری .
عشق به سرعت فزاینده در حرکت و عمل و عطش هر چه سریعتر رسیدن به آرزوها .
عشق به بوالهوسی و دم دمی مزاجی و عیّاشی های نو به نو .
عشق به آزادی های فزاینده در اعمال ظاهری و جلوه گریها تا سر حدّ جنون .
عشق به خوردن و بلعیدن مستمر تا سر حدّ جهان خواری و آدم خواری .

هر یک از این به اصطلاح عشق ها منشأ مرضی ویژه هستند و به دلیل ناکامی در این عشق ها آنچه که به سرعت در دسترس قرار می گیرد تا به طور فانتزی و تخیّلی این ناکامیها جبران یا

فراموش شوند همان انواع مخدّرات و روان گردانها می باشند . این عشق ها و حرص ها خود دال بر از خودبیگانگی انسان هستند و لذا جز رجعت به فطرت دینی و عرفانی قابل علاج نیستند .

* هراس ها

یکی دیگر از علل از خودبیگانگی های عصر جدید و لذا پیدایش امراض روانی و سپس جسمانی حضور و ظهور انواع وحشت ها و نا امنی ها و ترورهای اقتصادی و هویّتی و جنسی و جانی و عاطفی و سیاسی هستند که جهان مدرن را به طور فزاینده در خود غرق کرده اند : سوراخ شدن لایه اوزون ، تشعشعات رادیو اکتیو ، ویروسهای مهلک مثل ایدز و هپاتیت ها و ایبولار ، جنگهای داخلی و بین المللی ، نظامهای شدیداً اطّلاعاتی . امنیّتی که کلّ جهان را در بر گرفته اند و حداقل استقلال روانی را برای افراد بشری ناممکن ساخته اند ، نا امنی اطّلاعاتی به واسطه ویروسهای کامپیوتری ، ترس از ازدواج به دلیل نا امنی اقتصادی و بی اعتمادی جنسی و حضور ویروس ایدز که حتّی به واسطه آزمونهای پزشکی هم قابل تشخیص مطمئنی نیستند . ترس از دوست داشتن ودل بستن و تشکیل خانواده ، ترس از بچّه دار شدن ، ترس از خیانت همسر و دوست وشریک و ... ترس از مرگ ونابودی .

همه این انواع ترسها و ده ها ترس دیگر عامل وحشت و از خود بیگانگی و پناه بردن انسان به انواع چیزهای تسکین دهنده و ایمن بخش کاذب است . واین هراس ها جز از طریق رسیدن به حریم امنیّت الهی در رجعت به خویشتن قابل علاج نیستند که این رجعت جز از یاری یک پیر روحانی که خود خویشتن خویش و حریم امن الهی است ممکن نمی آید . برای درک این مسئله شما را به مطالعه کتاب «مالیخولیای پزشکی» در همین سایت دعوت می کنیم .

* تبلیغات و وسوسه ها و شایعات

جهان مدرن جهان ارتباطات جهانی با سرعتی فزاینده است و لذا عصر انفجار اطّلاعات است ولی اطّلاعاتی که تماماً از ذات بیگانگی و جنون وحرص و شهوت و مرض و هراس بشر برخاسته و این امراض را مستمراً تشدید می کند . ولذا جز از طریق اتّصال به منشأ خبر و علوم باطنی و حقیقی نمی توان از وسوسه و اسارت مالیخولیائی این تبلیغات نجات یافت . خود این تبلیغات قدرتمندترین ابزار مسخ کننده عقل و هوش و وجدان وفطرت و اراده بشر مدرن است . راز پیروزی و قدرت تبلیغات اعم از علمی یا سیاسی و یا هنری فقط در راز بیخودکنندگی و مدهوش سازی آن است و لاغیر . و جز به قدرت روحانی یک پیر معنوی نمی توان از سلطه روانی این بمباران بلاوقفه از طریق تلویزیون نجات یافت . تبلیغات که علاوه بر تلویزیون و رایانه و ماهواره بر ارکان آموزش وپرورش از کودکستان تا دانشگاه حاکم است بخشی لاینفک از تعلیم و تربیت مدرن است و ارکان اجرائی تکنولوژیزم در روان انسان مدرن است . رهائی از این مالیخولیا شاقه ترین بخش از درمان عرفانی می باشد تا عقل و فطرت انسانی را بیدار کند و اراده او را بدست خودش بسپارد و به خود اعتماد کند . فقط از طریق معرفت نفس می توان از علوم و فنون و اطّلاعات عاریه ای و دوزخی این دوران که تماماً رسالت از خود بیگانگی انسان را دارا هستند رهائی یافت و به استقلال در اراده و عقل و عمل رسید و بر ذات اینهمه امراض نو به نو فائق آمد .

* بخود ـ آئی به عنوان تنها راه درمان

بنابر این عرفان درمانی نوعی از درمانگری نیست بلکه تنها راه و روش درمان بنیادی امراض مدرن است زیرا بی وجودی و بی خودی بشر مدرن علّت العلل همه امراض مدرن است . وپیر و مراد روحانی همان روح بخود آورنده است زیرا او خود حامل روح و دمنده روحی در توست که از دست داده ای و مبدّل به یک شیء متحرّک گشته ای .

* معنای پیر

پیر روحانی یا امام هدایت کسی است که این قدرت روحانی را داشته باشد تا تو را از اسارت این همه شیاطین و دجّالها برهاند و اراده هزار پاره تو را از دست آنها بگیرد و به تو بازگرداند و تو را خودت نماید تا در خود قرار گیری و صاحب وجود خود باشی تا بتوانی اینهمه اجنّه و شیاطین و ویروس ها و وسوسه ها و دروغهائی را که شبانه روز به جان و دل تو حمله ورند از خودت دفع نمائی تا برای بیرون راندن این دزدان وجود از جان وتن خود مجبور به شیمی درمانی و رادیو اکتیودرمانی و اشعه درمانی و آنتی بیوتیک درمانی و روان گردان درمانی که خود به مثابه دیو هائی هولناکترند ، نباشی . تا برای راست کردن چشم خود محتاج به در آوردن چشم خود از حدقه نباشی .

پیر کسی است که نفس تو را از وسوسه اشیای جنّی و تبلیغات جنونی و هراسهای جنائی و عشق های شیطانی پاک می سازدنه با ورد و فوت و دعا و مراسم و جن پرانی و ... که خود جنون و امراض لاعلاج تر بر تو وارد می سازند بلکه از طریق به خود آوردن تو به واسطه معرفت بخشیدن به تو دربارۀ امراض و علل بدبختی های تو . بیگانگان را از خانه دل و اندیشه ات می زداید و بیرون می ریزد و تو را مقیم و صاحب وجودت می سازد . و اینست عرفان درمانی !

مطالعه این کتاب ها را که در سایت مؤسسه عرفان درمانی موجود است شدیداً توصیه می کنیم : مالیخولیای پزشکی ـ فلسفه غرایز ـ خداشناسی عرفانی ـ فلسفه وجودی مرد و زن ـ هستی بایستی ـ زندگی ماورای طبیعی من ـ کاتاچوو .

چند نمونه از عرفان درمانی :

۱ ـ یک زن بسیار متشرّع و مقیّد به احکام عبادی و محجّبه دچارنوع بسیار مهلکی از مرض وسواس در قبال ناپاکی ها شده بود . این زن به همین دلیل حتّی در امور جنسی از شوهرش تمکین نمی کرد در حالیکه شوهرش مردی نرمال و با نظافت بود . او بچّه شیرخواره اش را از فرط نظافت و شستشو در حمّام ناخودآگاه به قتل رسانیده بود . او هر نوبت نمازش را گاه تا دو ساعت به طول می کشانید زیرا تا سر حدّ جنون دچار شکیّات می شد . تقریباً تمام روزش مشغول نظافت و برق انداختن اشیاء خانه بود و گاه شبها از خواب می پرید و به نظافت می پرداخت . او در منزل هیچکس لب به هیچ غذایی نمی زد و چای را هم از استکان اختصاصی خودش که در کیف خود حمل می نمود می نوشید. در نظر او عالم و آدم حامل میکروب و امراض مسری بودند این زن بتدریج دچار بیماری آسم و بی خوابی و سرطان پستان و عفونت مزمن دستگاه تناسلی هم شده بود . او دچار بیماری اضطراب مداوم هم شده بود و لذا انواع داروهای روان گردان هم مصرف می کرد و به عوارض این داروها هم مبتلا بود . او در عین حال خود را زنی قدیّس و دارای کشف و کرامات و الهامات غیبی می دانست که البته تحت تأثیر داروها به او دست می داد و چیزی جز توهّمات نبودند . شوهر و همه اعضای خانواده از شرّ او فراری از خانه و لذا به انواع مفاسد اخلاقی مبتلا شده بودند و او همه را طرد و لعن و عاق نموده بود و و ...

در یک کلمه با ترک نماز و آداب شرعی و صدقات همه امراض لاعلاج این زن در مدّت کوتاهی درمان شدند . در واقع همه این امراض عذابهای حاصل از نفاق دینی بودند . وما او را به کفر طبیعی اش بازگردانیدیم تا یکبار دگر دین را از راه درستش درک وتجربه کند . این از خود بیگانگی حاصل باورهای نادرست و سوء استفاده از مذهب بود .

۲ ـ زن جوانی که پزشکی متخصّص نیز بود دچار افسردگی جنسی شده و لذا کارش به طلاق کشیده بود . علائم بیماری لاعلاج ام.اس نیز در او مشاهده می شد . دچار پوکی استخوان و سردردهای مزمن و شدیدی بود . به موادّ مخدّر هم گرایش یافته و در حال اعتیاد بود . در عین حال عمری را در مفاسد اخلاقی زیسته بود و مذهبی جز آزادی و زن سالاری و فمینیزم نداشت و زنی به غایت متکبّر و از خود راضی نیز بود و با دین سر جنگ داشت و خود را زنی روشنفکر می دانست . در دعوت این زن به احکام عملی دین از قبیل حجاب ، تمکین جنسی ، رعایت وظایف زناشوئی در منزل و رسیدگی به شوهر و فرزندان بود که همه این امراض در مدّت کمتر از یکسال بطور کامل درمان شدند . علّت این همه بیماری همانا از خود بیگانگی مذهبی و فطری زن نسبت به وجدان زنانه اش بود . او در جنگ بر علیه فطرت خودش تحت تأثیر القائات و مطالعات به اصطلاح آزادیخواهانه دچار این امراض شده و از حیات طبیعی ساقط شده بود .

۳ ـ مرد جوانی دچار به همجنس گرائی بود و این بیماری را از کودکی با خود داشت که سایر افراد خانواده اش نیز کم وبیش دچار این مرض بودند و لذا این بیماری از نوع ژنتیکی محسوب می شد . این مرد از جنس مخالف فراری بود و چون دارای باورهای دینی هم بود دچار تضادّ فکری و اخلاقی شده و لذا در فکر خودکشی افتاده و به موادّ مخدّر هم متمایل شده بود . علاوه بر این فرد بسیار شکمو و چاق هم بود و به همین دلیل دچار دیسک کمر هم شده بود . این فرد از خانواده ملاّک و به غایت نژاد پرست بود که از ویژگی همه خوانین است .

با دور کردن این بیمار از خاندانش و ترک عاداتی که از نژادش داشت به همراه معرفت دربارۀ فساد و کفر حاصل از نژادپرستی بتدریج درمان شد و ازدواج کرد و سایر امراض هم از میان رفتند . متأسفانه سالها بعد دوباره برسر تقسیم ارث پدری به نژادش مبتلا گردید و آن بیماری هم دوباره به او بازگشت . کسی که مال پدرش را خیلی دوست دارد و بر سرش غوغا می کند امراض نژادی خود را هم باید بپذیرد .

۴ ـ مردی دچار سرطان غدد لنفاوی شده و نیمی از بالاتنه اش را غدّه های سرطانی گرفته و او را فلج کرده بود . او یک خان بزرگ و نژاد پرست و به غایت ستمگر و مال مردم خوار بود و در نژاد خود سلطنت می کرد . او حدود هفتاد سال داشت .
به مدّت دو ماه او را از قلمرو مالکیّت ها و نژادش دور کردم و با کمال حیرت همه آن غدّه ها خود به خود ذوب شدند و او درمان شد . ولی مدّتی بعد دوباره به همان شرایط بازگشت و این بار دچار سرطان پروستات شد و در جریان شیمی درمانی جانش را از دست داد.

۵ ـ دخترک چهارساله ای به طور مادر زادی دچار عقب ماندگی ذهنی و جسمی بود و نیمی از مغزش هنوز بوجود نیامده بود و لذا نه تحرّکی داشت و نه کلامی . و همه پزشکان داخل و خارج مرگ عنقریب او را حتمی می دانستند . والدین این بچّه انسانهائی غرق در همه مفاسد بودند و براستی از مفسدین فی الارض محسوب می شدند و دشمنان قسم خورده دین خدا و انبیای الهی .

والدینش را دعوت به توبه از زندگی گذشته نمودم و آنان در همان حال به طور کلامی شرمسار شده و توبه کردند .فرزند آنها هم در عرض سه ماه به راه افتاد و سخن گفتن آغاز نمود و اینک به مدرسه می رود . ولی والدین او مدّتی بعد توبه را شکستند و زندگیشان متلاشی گردید و به انواع عذاب دچار شدند .

۶ ـ جوانی به بیماری صرع بسیار شدیدی مبتلا بود و انواع داروها را مصرف می نمود و عوارض داروها نیز امراض دیگری بر او افزوده بود و اورا از حیات طبیعی ساقط کرده بود . او متعلّق به یک فرقه ضالّه بود ولی خود او جوانی پاک بود .

با دو جلسه صحبت ، صرع او درمان شد . ولی خانواده اش که به واسطه تعلّق فرقه ای خود می خواستند درمانگری مرا انکار کنند همه جا شایعه کردند که این جوان از طریق خام خواری درمان شده است . این جوان چند ماه بعد به واسطه نیش یک زنبور در جا جان سپرد و خاندانش را

مسبّب مرگ او نامیدند و لذا در طی چند سال دچار چندین مصیبت و بلا و بدبختی پی در پی شدند. در واقع این جوان پاک از شرّ خاندانش نجات یافته بود و خاندانش به عذاب کفر خود مبتلا شدند.

۷ ـ زن جوانی دچار بیماری اسکیزوفرنی حادّ شده بود و به واسطه مصرف انواع داروهای روان گردان شبانه روز می خوابید و از حیات طبیعی خارج بود و شوهرش در شرف ازدواجی دگر بود. در چند جلسه صحبت و قطع داروهایش او به کلّی درمان شد و چند سال در سلامت کامل زیست . ولی شوهرش مردی هرزه و در عین حال ظاهراً بسیار متشرّع و دارای منصبی بسیار مهم و عقیدتی ـ سیاسی هم بود و از این بابت سوء استفاده مالی فراوان می نمود و ثروتی کلان اندوخته بود . شوهرش را دعوت به اصلاح و توبه از نفاق نمودم تا زندگیش از هم نپاشد و سلامت زنش هم حفظ شود . ولی شوهرش با من به عداوت پرداخت و تهمت ها زد و لذا زنش را به زور از روش درمانی من منصرف ساخت و دوباره به داروهای روان گردان مبتلا ساخت و بیماریش دوباره عود نمود و اندکی بعد به دلیل نامعلومی فوت کرد . ولی این مرد به واسطه نفاق و دزدی از بیت المال رسوا و ساقط شد .

۸ ـ زن جوانی که حدود چهل سال داشت دچار نازائی بود و تلاش پزشکان هم پاسخی نداده بود . این زن بسیار بخیل و تا سر حدّ جنون دچار حسادت بود و به زن برادرش تهمت زنا زده بود و فرزندش را زنا زاده خوانده بود .

این زن را دعوت به توبه از آن تهمت ناحق نمودم و وادار ساختم تا از زن مورد اتّهام طلب مغفرت نماید . این زن مدّتی بعد باردار شد .

۹ ـ مرد جوانی دچار بیماری آسم ، آرتروز حادّ ، ناراحتی مزمن گوارشی و ناتوانی جنسی بود و لذا از همسرش در حال طلاق بود . این مرد به طور خانوادگی دچار انواع هرزگی و مفاسد اخلاقی بود .

این بیمار را در شرایطی قرار دادم که از خانواده اش دور باشد تا بتواند مفاسد اخلاقی خود را ترک نماید . همه بیماریهایش یکجا درمان شدند . ولی چند سال بعد دوباره به واسطه نیاز مالی به سوی خانواده اش برگشت در حالی که براستی نیاز مبرم نداشت . وبدینگونه مفاسد خود را از سر گرفت و لذا بیماریهایش هم یکی بعد از دیگری به او بازگشتند و زندگی زنا شوئی را هم از دست داد .

۱۰ـ زن جوانی دارای همسر و چند فرزند و بعنوان معلم زبان شاغل بود . او به سرطان پستان مبتلا شده بود . او زنی به غایت زن سالار و متکبر و مردوار بود و تمام فرصت و فکر خود را وقف شغل خود نموده و کمترین توجهی به وظایف زناشوئی نداشت و اصلاً شوهرش را آدم نمی دانست . این زن را دعوت نمودیم تا نیمی از فرصت اشتغال خود را تخفیف داده و در خانه بماند و به وظایف همسری و مادری اختصاص دهد . او نیز چنین کرد و غده سرطانی در مدت یک ماه از بین رفت . این زن پس از مدتی دوباره به روند گذشته زندگی خود بازگشت و عجب اینکه آن غده نیز بازگشت .

همه بیماران مذکور و صدها مورد دیگر از طریق کسب معرفت دربارهٔ علل بیماری خود بود که به راه و روش های درمانی من تن در دادند . گمان می کنم بدین طریق معنای عرفان درمانی روشن شده باشد که عین دین درمانی است .